

بخش سوم و پایانی سخنان احمد زید آبادی در کلاب سازمان معلمان ایران

کلاب سازمان معلمان با اتاق های موضوع و مهمان محور تلاش دارد در راستای تقویت مبانی نظری و ارتقا سطح تحلیلی کنشگران مدنی بویژه فعالان معلمی گام هایی بردارد و در این مدت با حضور کارشناسان و صاحب نظران با موضوعات مختلف اتاق هایی را برگزار کرده که مورد استقبال قرار گرفته و یکی از این اتاق های پرشونده اتاقی بود که با حضور احمدزیدآبادی فعال سیاسی و روزنامه نگار و نویسنده سرشناس برگزار شد که به جهت اهمیت سخنان وی بخش دوم سخنان طرح شده در این اتاق که مردادماه و پس از بازداشت مصطفی تاجزاده و با موضوع ((از بازداشت تاجزاده تا فعالان معلمی)) برگزار شده بود تقدیم مخاطبان می گردد.

این فعال سیاسی در بخش سوم با توجه با الزامات کنشگری سیاسی در شرایط فعلی بر ضرورت نقد درونی تاکید کرده و سیاه و سفید دیدن طرفین را عامل تکرار تقابل های بی حاصل و سیکل خشونت و اعدام و زندان می داند با ذکر مثالی کنشگری عبودی و تاجزاده را با هم مقایسه می کند. او به رنج های شخصی خودش اشاره دارد و می گوید اگر کسی باید از جمهوری اسلامی متنفر باشد من هستم اما سوار شدن بر تنفر و خشم را عاقلانه نمی دانم و از طرفی پایه هایی را که حکومت گذاشته را هم اشتباه می داند.

زید آبادی با پیچیده بودن کنشگری سیاسی، بر هوشمندی و تدوین استراتژی تاکید می کند و بازی گذشته را شکست خورده و پایان یافته می داند و خواستار پرهیز هر دو طرف از مطلق انگاری و حق پنداری است وی در پایان از تعامل نظری و فکری با کنشگران صنفی استقبال نموده و با ابراز خوشحالی برای تحولی توسعه بخش ابراز امیدواری می نماید.

متن کامل بخش سوم و پایانی سخنان احمد زید آبادی به شرح زیر است.

باید در نقد افراد موقعیت و شرایط و جایگاهش را مد نظر قرار داد

کار سیاست که تنهایی پیش نمرود، زمین کار جمعی هم که نیست،

ولی شما خوشبختانه کانون‌هایی دارید که می‌توانید با هم بحث کنید، صحبت کنید، این صحبت‌ها خیلی ضروری است. اگر به اصطلاح می‌خواهد کاملاً منفی باشد، یک منطبق دارد، اگر می‌خواهد سیاسی باشد و ارتباط سیاسی برقرار کند یک منطبق دیگری دارد. این‌که در چه چهارچوبی می‌خواهد این کار را بکند باز منطبق خودش را دارد. ببینید یک وقتی کیهان مثلاً یک چیزهایی راجع به من می‌نویسد، خوب من هم جوابش را می‌دهم این دیگر به آن معنا نیست که بگویم این به آن در! فرض کنید یک وقتی مثلاً ما هم یک چیزی به کار می‌بریم ولی فکر می‌کنیم چون او در قدرت است، حقش است. ولی خوب بالأخره او هم صاحب قدرت است و واکنش نشان می‌دهد. شما متناسب با ظرفیت او یک بار می‌خواهید یک حرفی بزنید که آن دوستان می‌گفتند، چرا نگوئیم، آقای خامنه‌ای، بگوئیم آن هستن اصلی قدرت، بحث سر این است که این به استراتژی شما برمی‌گردد. یک وقت می‌گویید آقا من می‌خواهم ایشان را مخاطب قرار بدهم، تحمل هم نمی‌کند به من مربوط نیست، عواقبش هم تحمل می‌کنم. یک وقت می‌گویید نه فعلاً اساساً برنام من نیست که این را در دستور کار قرار بدهم. کمکی نمی‌کند با توجه به شرایط موجود. وضعیت را مثلاً وخیم‌تر می‌کند، خوب بالأخره عواقبی دارد. من همچنان این روند غیر مستقیم را ادامه می‌دهم شاید نتیجه‌ای داشته باشد. این‌ها هیچ‌کدام حق و باطل نیست، این‌ها هیچ‌کدام لزوماً درست و نادرست نیست. بستگی دارد که در چه زمینه‌ای اتفاق می‌افتد، با چه استراتژی و با چه نگاهی و تحمل این‌ها هم به نظر من خوب است. حالا بالأخره جامع بی‌تحملی است. هر کسی نظر داشته باشد بقیه می‌گویند یا تابع من بشو یا می‌بندندش به بد و بیراه و فحش و این‌ها. حتی یک آدمی مثلاً می‌بینید که همین‌جوری که شما مثال می‌زنید آن طرف آب رفته، سرش به تنش نمی‌ارزد، اساساً چه می‌دانم نه تجربه‌ای دارد، نه زجری کشیده اینجا، نه زحمتی دارد، نه کتابی خوانده، او آنجا به عنوان یک رهبر ظهور می‌کند که آقا همه حرف من را تکرار بکنند و این‌ها. با خود رسول من چقدر بحث می‌کردم توی زندان. ایشان از آقای خاتمی خیلی ناراحت بود و یک وقتی خیلی هم تندی می‌کرد با عبارات خیلی تند. من می‌گفتم بین رسول تو یک جایگاهی داری، آقای خاتمی یک جای دیگری نشسته، ما نمی‌توانیم در آنجا نقدش کنیم. اما آن چیزی که تو به کار می‌بری این به معنای نفی این آدم و آن جایگاهش است. او یک ملاحظات دیگری هم دارد؛ آن ملاحظات را هم باید در نظر گرفت. خوب آقای خاتمی مثل یک فعال دیگری نمی‌تواند بیاید مثلاً با زبان آقای تاجزاده حرف بزند. او یک جایی برای خودش تعریف کرده. نه این‌که اینجا از هر نظر خوب است و نه باید نقدش کنیم. شما می‌دانید من آقای خاتمی را هم زیاد نقد می‌کنم، بیانیه‌هایش،

حرفهایش را، ولی در مجموع آن چهارچوب کلانی که او در آن جا گرفته، موقعیتش را در نظر می‌گیرم و محدودیت‌هایش هم در نظر می‌گیرم و میدانم که از این خارج بشود خیلی شاید کمکی به کسی نکند. یک آدمی است در یک جایی دارد اثر می‌کند بعد می‌سوزانیمش از آن حالت خارج بشود.

حرف‌های آقای عبیدی را تحمل می‌کنند اما حرف‌های تاجزاده را نه

این‌ها بحث‌های گپ‌داری است، زمان می‌برد، نیرو می‌برد، زجر دارد. من خیلی نسبت به آینده، فکر می‌کنم، جمهوری اسلامی صاف رفته به یک دیوار روبرو برخورد کرده. ادامۀ این وضعیت یقین دارم امکان‌پذیر نیست، با این وضع از اقتصاد، با این نگاه به فرهنگ، با این نگاه به آموزش و پرورش، با این بدبختی‌هایی که در حوزۀ اجتماعی ما، در محیط زیست ما، اصلاً آب، خاک همه چیز از دست رفته و اصلاً خیلی عجیب و غریب شده. واقعاً آدم گاهی از شدت ناراحتی می‌خواهد سرش را بکوبد به دیوار که آخر این چه چیزی است. و این قابل ادامه نیست، باید انتخاب کند از این به بعد. انتخاب هم دو راه پیشش است: یا وضعیت را شدیدتر کند، بخواهد از طریق همان‌جوری که دوستان گفتند امنیتی اوضاع را کنترل کند که اصلاً امکان‌پذیر نیست، به هم میریزد کشور. هنوز هم تصمیم نگرفته که به نظر من به سمت امنیتی کردن فضا پیش برود. هنوز کما بیش کنترل می‌کند و از خودش هم گاهی تحملی نشان می‌دهد. ببینید مثلاً آقای عبیدی هم بالأخره این‌ها را نقد می‌کند، نقدهایش هم خیلی بنیادی است به نظر من، هر روز هم این کار را می‌کند. و همین حرف‌ها قبلاً کلی هزینه داشت الان در همین حد تحمل می‌کنند. ولی تحمل‌شان در حد صحبت‌های آقای تاجزاده نرسیده، به ویژه که بخواهد این عمومی هم بشود، بالأخره سرایت کند و بقیه هم بگویند. این یک واقعیت است که دارم توصیف می‌کنم، این چیز بدی هم هست.

چون پایه‌های غلطی گذاشته شده الان این اتفاق افتاده است

اصلاً نباید در این زمینه‌ها کمترین مانعی باشد. رهبر هم خوب مثل بقیه، خوب می‌شود نقدش کنی، بحث کنی، با او جدال کنی، حالا کشور ما این شرایطش است. این را در مقام توصیف می‌گویم. ولی راه دیگری هم هست که می‌توانند در این دوراهی بپیچند. داخل خودشان هم دعوا فراوان است. یعنی همان آقای رئیسی هم فکر نکنید الان فعال ما ایشاء است. حتی آقای خامنه‌ای هم این‌جور نیست که همین فردا تصمیم بگیرد موضوع را بتواند حل کند. آن‌ها هم برای خودشان یک پایگاه‌های

اجتماعی دارند، یک نیروهای دارند که حافظ اینها هستند، اینها بینشان اصطکاک منافع است، اختلاف منافع است، تعارض منافع است، باید اینها همه را با هم جمع کند، متقاعد کند. چون پایه‌های غلطی گذاشته شده الان این اتفاق افتاده. می‌توانست از اول نشود. حالا شده دیگر. و وقتی توی اینها گیر می‌کند شما از این بیرون او را هم مثلاً در نظر می‌گیرید که خوب چرا حالا این حرف را زد؟ اینها باور کنید هم‌اشار از جهت این‌که من و شما را آزار بدهند نیست. حالا شاید از ما بدشان نیاید. خیلی وقت‌ها در یک موقعیت‌هایی هستند که به اصطلاح برای راضی کردن آن پایگاه اجتماعی‌شان که به آن نیاز پیدا کردند و می‌بینند که راه دیگری هم جز این پایگاه ندارند، برای آن‌ها دست به کاری می‌زنند، حرفی می‌زنند بعد اتفاقی که می‌افتد توی آن‌ها کلی بحث می‌شود، دعوا می‌شود. این‌جوری پیش می‌رود. چنانچه بقیه نیروهای سیاسی هم همین‌جورند.

سیاست بسیار پیچیده است و ساده انگاری در این حوزه باعث تکرار اشتباهات می‌شود

من تمام حرفم در این ماجرا این بود که ببینید شما به عنوان فعالان صنفی که خوب می‌توانید کار صنفی خود را انجام بدهید، ولی اگر نگاهی به سیاست دارید، فکر می‌کنید فقط در حوزه صنف دیگر نمی‌شود کاری کرد این سیاست موضوع بسیار پیچیده‌ای است. و پیچیده‌ترین علم است در دنیا و همیشه هم بوده و شاه‌علم است به قول فارابی و این هم یک جنبه تخصصی است، ولی خوب ول است در واقع. یعنی توی این کشور ما یک کسی مثلاً صلاحیت ندارد و می‌رود به بالاترین مقامات هم می‌رسد، خراب هم می‌کند بعد همه به تبع او هم این گروه‌ها و دسته‌ها فکر می‌کنند علت این‌که یک شجاعتی دارند، یک زبانی دارند، یک بیانی دارند می‌توانند این را مورد نقد قرار بدهند. در آن حمله حالا صلاحیتی ایجاد شد که بروی و بگیری آن دم و دستگاه را، نه این‌جور واقعاً نیست به این سادگی. کار سختی است. خود ما، همین اصلاح‌طلب‌ها چرا رفتند آنجا درمان‌دند؟ هم‌اشار که به خاطر این بحثی که شما می‌فرمایید واقعاً نبوده که یک مشت آدم ترسوی ذلیل یا مثلاً محافظه‌کاری بودند؛ آنقدر داستان پیچیده بود اصلاً نتوانستند بفهمند که چی به چی است به نظر من. برای همین آنجا ایستادند، ضربه خوردند. خوب سال 88 دیگر بالأخره آقای موسوی، آقای کروبی ایستادند تا تهش. خوب نتیجه‌اش چه شد؟ هم امکان‌ات اصلاح‌طلبی از دست رفت، آن‌ها هم حالا بدنام شدند، این همه نیروها هم اسیر، زندان و فرسوده و خانواده‌هایشان آسیب‌دیده، خوب آنجا هم که

نايستادند دیدیم که جواب نداد و یا مثلاً یک کسی مثل آقای روحانی خواست کارهای بکند اما این احتیاج به یک برنامه خیلی پیچیده‌تری، یک فکر خیلی پیچیده‌تری دارد که اگر بخواهد نادیده گرفته بشود مناسبات دوباره تکرار می‌شود. و برای همین فقط توصیه می‌کنم که این ذهنیت سیاسی باید همه‌جانبه و همگرا گرفتاری‌ها را در نظر بگیرد. توی این سیاست لعنتی شما یک کاری انجام می‌دهید و فکر می‌کنید خیلی هم دقیق است و خیلی هم خوب است، خیلی هم شجاعانه است، خیلی هم خیرخواهانه است، خیلی هم راه‌گشا است، دو قدم بعد می‌بینید همان تبدیل شد به یک آفتی مثل طناب افتاد گردنت. چنانچه در انقلاب هم همین بود. بالأخره نیروهای ملی در زمان شاه کما بیش تحمل می‌شدند. آمدند بالأخره انقلاب کردند و دخالت کردند، مهندس بازرگانی که دائم دنبال اصلاحات بود آمد شد انقلابی و نخست‌وزیر انقلاب و با بختیار هم نتوانست بسازد و بعدش چه شد؟ همه‌شان را گرفتند قلع و قمع کردند. اصلاً فکر می‌کردند چنین اتفاقی بیفتد؟ گروه‌های دیگر هم همین‌جور، این سیاست یک چیز لعنتی است، عین بازی شطرنج است، بازیگرانش اما دو تا نیستند عوامل بی‌شمارند. هر مهره‌ای که می‌خواهی جا به جا کنی می‌بینی که کلی داستان می‌تواند عوض شود. بنابراین یک جای خیلی به اصطلاح پرفکری است و متأسفانه توی ایران اصلاً تخصصی نیست و متخصص هم خیلی ندارد. حالا نمی‌دانم به خاطر آن انحطاط تاریخی‌ای است که در آن گرفتار شدیم. من می‌خواستم فقط همین را برای‌تان توضیح داده باشم. اگر موفق شده باشم هنری کردم اگر نه که همین داستان‌ها دوباره تکرار می‌شود.

به نظر من آن بازی دیگر تمام‌شده بود و جواب نمی‌داد

این‌که چرا حالا اصلاح‌طلبان را مورد هجوم قرار می‌دهند خوب این هم دلایل روانی دارد بالأخره وقتی شما می‌خواهید وارد فازهای انقلابی بشوید خواه ناخواه این‌ها مزاحمین بیشتری‌اند. چون این‌ها معمولاً یک نوع نیروی واسطه می‌شوند بین آن قدرتی که می‌خواهد مورد هجوم قرار بگیرد با آن کسی که مورد هجوم قرار بدهد. ولی اصلاح‌طلبان هم واقعاً باید جواب بدهند که بالأخره جنبشی که سال 76، 20 میلیون رأی آن موقع آورد و این توی جامعه‌ای که بالأخره به هیجان آمده بودند و وارد انتخابات شدند و جو جامعه عوض شده بود و جنبشی شده بود خوب چرا سرانجامش به اینجاها کشید؟ یک مشکلی در کار بوده دیگر. این‌که بگویند هم‌اش آن طرف نگذاشتند، خوب آن طرف که قرار نبود بگذارد که این اتفاق بیفتد. پس یک مشکلاتی هم آن بالا بوده بین اصلاح‌طلبان. آسیب‌شناسی عمیقی نشده، تقریباً هم بسیاری از این

دوستان ما خیلی به این آسیب‌شناسی اعتقادی ندارند. خیلی‌ها فکر می‌کنند همین چیزی که بوده درست بوده بعد هم ادامه پیدا کند، این دیگر بالأخره پذیرفتنی نیست. باید یک مقداری برای نقدها جا باز باشد. حالا آن‌هایی که برخورد حذفی و تخریبی می‌کنند جای خود. این‌که دوستان گله کردند که این سرکوب‌ها نتیجه در واقع یکدستی قدرت است در دوران دویپارگی چنین اتفاقاتی نمی‌افتاده این‌که اولاً که به لحاظ تجربی که این‌گونه نیست. بالأخره در سال 78 یادمان است که راجع به کوی دانشگاه چه برخوردی شد. کل این تهران اصلاً حالت امنیتی پیدا کرد و تعدادی از این بچه‌ها را گرفتند و توی زندان پدرشان را درآوردند. بعد روزنامه‌ها را هم که همه را بستند و خیلی از روزنامه‌نگاران را گرفتند و کل این بچه‌های ملی-مذهبی و نهضت را یکجا گرفتند و این‌جور نبود که در این دوره‌ها وضع بهتر باشد. دور خود آقای روحانی هم خوب هم 96 داشتیم، هم 98 داشتیم. اساساً این مسائل خیلی در کنترل دولت‌ها به ویژه دولت‌های اصلاح‌طلب نیست. یک نیروی دیگری می‌آید دخالت می‌کند که آن نیرو الان هم هست. بحث بر سر این است که آن راه، آن دوگانگی واقعاً به بن‌بست رسیده بود. ببینید همین الان فرض کنید همین دولتی که هست که یک دولت اصلاح‌طلب بود در مقابل کارشکنی و اذیت و آزار و تنگناهای مالی می‌خواهد چه کار کند؟ هم بار ادارات کشور روی دوشش بود و هم قدرتی نداشت. و شما هم باید تازه با او روبرو می‌شدید، برخورد می‌کردید؛ چون بالأخره او باید به نام رئیس‌جمهور مطالبات را انجام می‌داد. و این در واقع همه چیز را از جای طبیعی خودش خارج کرده بود و منحرف کرده بود و اساساً خیلی بازی مسخره‌ای شده بود به نظر من. حالا چه اوضاع بهتر بشود چه نشود به نظر من آن بازی دیگر تمام‌شده بود و جواب نمی‌داد و می‌توانست خیلی هم خطرناک باشد برای خود اصلاح‌طلب‌ها. آن دوستان فرمودند که -حالا من نمی‌دانم اصلاً مطالب من را چگونه قرائت کردند و چگونه خواندند- این‌که من محکوم شده بودم در آن دادگاه سال 88 و این‌ها، قانون مجازات اسلامی عوض شد بعد از این‌که من حکم گرفتم، سال 92. این احکامی که شما خواندید این‌ها به آن می‌گویند مجازات‌های تکمیلی. قانون مجازات اسلامی اخیر سقف این‌ها را دو سال قرار داد. یعنی هر گونه محرومیت، سقفش شد دو سال و هر گونه تبعید هم شد دو سال. خوب تبعید من هم از 5 سال شد دو سال و بعدش هم خوب بعد از دو ماه گفتند برگرد، این هم دو سال. من آن دو سال را هیچ ننوشتم و بعدش هم شروع کردیم نوشتن و این‌ها.

نه ایستادگی جواب داد نه سازش‌ها، چون فاقد استراتژی بود

در مورد آقای موسوی لازم است بگویم چون اساساً توی ایران تلقی‌ام این است که کسی قرار نیست حرف دیگری را گوش بدهد. اگر حس کردند این به مزاجشان خوش نمی‌آید دنبال این می‌روند که همان اول این را یک جمله‌ای بگویند نقضش کنند. حرف آنجا این بود که شما می‌گویید اصلاح‌طلبها ایستادگی نکردند و جواب نگرفتند، می‌گویم آنجا که ایستادگی کردند چه جوابی گرفتند؟ یعنی در مورد آقای مهندس موسوی و کروی دارم می‌گویم و کل آن داستان 88. خوب از این بیشتر که نمیشد ایستادگی کرد که، با تمام توانشان ایستادند. این که حکم دستگیری بعضی‌ها را صادر کردند کسی را هم قبل از انتخابات دستگیر نکردند، آقای تاجزاده هم را هم بعدش دستگیر کردند. ما همه را 23م دستگیر کردند. حرف این است که حکم دستگیری ما برای قبل است خوب بله آنها هزار برنامه داشتند که انجام بدهند و این چه ربطی به حرف من دارد که می‌گویم آن ایستادگی‌ها هم جواب نداد، سازش‌ها هم جواب نداد چون فاقد استراتژی بود اساساً. این محل ایراد است. این باید بحث بشود. این بحث نمی‌شود.

به سیکل باطل تقابل سیاه و سفید باید پایان داد

خوب حالا چه کار کنم. بعد هم می‌گویید طرفدار احمدی‌نژاد من بودم چرا رفتم به آقای کروی رأی دادم؟ مقاله‌های من را برای همان دوره بخوان، من به آقای احمدی‌نژاد یک مطلب نوشتم. گفتم ببینید من حاضرم با تو مصاحبه کنم، ده تا سوال هم از تو می‌کنم. اگر یکی از این سوالها را تو جوری جواب دادی که به اصطلاح افراد را متقاعد کنی که حرف درستی زدی می‌آیم اصلاً در ستاد تو. حالا ممکن است بگوییم که چه کسی قاضی است؟ گفتم اصلاً قاضی را می‌گذاریم یکی از طرفداران خودت، آقای حسینیان، که مرحوم شد. این آقای حسینیان باشد قاضی، من ده تا سوال می‌کنم، اگر یکی را طوری جواب دادی که این گفت حرف درستی است باشد. اینها خیلی ناراحتشان کرده بود برای همین. من به آقای احمدی‌نژاد حرفم این است که آقایان راجع به هر کسی در این دنیا باید مواضع انصاف را رعایت کنی. الان هم می‌گویم. هیچ موجودی بد مطلق یا خوب مطلق نیست. خوبها مشکلاتی دارند همیشه لازم است که بگویی و بدها هم بعضی وقتها حرف‌هایی می‌زنند که در یک چهارچوبی شاید خیلی بد نباشد. لزومی ندارد چون با این آقا مخالفی، ارزش خوست نمی‌آید هر چه گفت، هر حرفی زد بگویی نه. این ایراد به اصلاح‌طلبها وارد است. در دور □ احمدی‌نژاد دیگر اساساً خیلی بی‌رویه، بی‌انصافانه برخورد کردند. وقتی بی‌انصافی هم مد بشود جانب خودتان را هم می‌گیرد بالأخره. احمدی‌نژاد هزار اشکال داشت حالا بالأخره یک

شجاعتی هم داشت. یک بار رفته بود راجع به جزایر سه‌گانه حرفی زده بود، خیلی بهش حمله کردند، گفتم حالا این هزار عیب دارد ولی این حرف، حرف بدی نیست که ما می‌توانیم سر آن دو جزیره مثلاً ابوموسی براساس آن توافق 1971 عمل کنیم. این داستان همین شده. الان هم که از ریاست جمهوری افتاده، دارند خیلی بهش اتهام می‌زنند، دور آقای روحانی همه‌اش می‌گفتند که این کارها را این کرده؛ این هم باید یک موقعیتی پیدا کند که بیاید از خودش دفاع کند توی تلویزیون. همین را، حق دفاع! حق دفاع برای هم آدم‌هایی که مورد اتهام قرار می‌گیرند چه جنایتکار، چه غیر جنایتکار، این حق قطعی است. حتی من گاهی مثال می‌زنم از شمر که بالاتر نداریم باید بتواند از خودش دفاع کند دیگر. یک بار همین حق دفاع را من توی محفل اصلاح‌طلب‌ها مطرح کردم خیلی‌ها ناراحت شدند. احمدی‌نژاد بیاید!!! گفتم خوب بله، مگر احمدی‌نژاد آدم نیست؟ مگر حق ندارد؟ خوب دارد مورد اتهام قرار می‌گیرد، می‌گویند پول‌ها را خورده و ریخته و خوب بیاید ببینیم چه کارشان کرده دیگر. این حق را دارد دیگر. بنابراین این‌جوری نمی‌شود که شما دنیا را سفید و سیاه کنید هر چه مربوط به خودتان است سفید ببینید و بقیه را سیاه. نه بابا! ما هم هزار مشکل و ایراد اساسی در خودمان داریم که دیگران نقد می‌کنند ناراحت می‌شویم ولی انتظار داریم بقیه انتظار داشته باشند که اگر مثلاً راجع به آن‌ها بود ما خیلی راحت بگوییم. حالا یک مثالی می‌زنم، ما یک محفلی داشتیم توی ملی-مذهبی‌ها، این روزنامه رسالت از مرحوم دکتر مصدق یک انتقادی کرده بود و بد گفته بود در واقع؛ و این خیلی آن محفل را برآشفته بود خیلی شدید؛ که چرا این‌ها این کار را کردند، چرا چنین کردند، این حتماً انگلیس‌ها پشتش هستند، یک توطئه‌ای پشتش است، چه غلطی می‌خواهند بکنند، شب تا صبح می‌گوییم خود این آقای خمینی باید نقد بشود، آقای خامنه‌ای باید نقد شود، نقد هم می‌کنیم، گاهی هم تند می‌کنیم، حالا آن‌ها هم یک نقدی هم به مصدق کردند آسمان که به زمین نیامده! چطور ما آخر انتظار داریم هیچ‌کس نسبت به شخصیت‌هایی که مورد علاقه‌مان هستند هیچ نقدی نکند ولی در عوض آن کسی را که مخالفیم چون فکر می‌کنیم حق ماست که تا آخر نقد کنیم. مثلاً الان آن حزب‌اللهی را ما جرات عاطفی بدهیم می‌گوییم حقش است، اگر او ما را جرات عاطفی داد می‌گوییم پدرسوخته چرا این کار را می‌کند و غلط کرده و سرکوبگر است. نه بابا! هم آدم‌ها در این کشور از یک حق برخوردارند. هیچ‌کس دیگری را نمی‌تواند نادیده بگیرد. باید از طریق همین که ما حق تو را به رسمیت می‌شناسیم حالا تعامل کرد، بحث کرد، گفتگو کرد، حالا هر جایی که نمی‌شود فشار آورد، هر جایی که صنفی است کار دیگری کرد، این‌ها همه جای خود، مقاومت کرد و از این

قبیل، بالاخره هر چیزی جای خودش. ولی این که این قدر خودبین باشیم که فکر کنیم ما الان مرکز این عالم هستیم و مرکز حقیق و بقیه دیگر همه باطل هستند نمی شود. الان توی همین حرفهای برخی از این دوستان هم متأسفانه دیده میشد که؛ حالا ایشان یک دوستی بودند صحبت کردند از خارج از کشور، به نظرم اصلاً گرایش چپ داشتند، اصلاح طلبها را متهم کردند، خودشان هم سرکوبگر بودند. چپها کارنامۀ خیلی روشنی در این کشور دارند؟ و تحمل دیگران و بالاخره احترام. همان روز اولی که انقلاب شد رفتند معرکه گرفتند و هزار دردرس. یا مجاهدین خلق، بالاخره رجایی را میکشند، فرض کنید، بهشتی و فلان، خوب اینها طرفدار داشتند دیگر، اینها هم میشدند تکۀ ذغالی اش که خیلی اعتنا نداشت، آنها هم اعدام می کردند.

تمام این مناسبات ببینند. خوب همین جوری کشتن این برای تو سخت است کشتن رهبر او هم برای حامیان سخت است دیگر. اگر نتوانیم از این کلیشه ها و از این بحثهای تکراری تاریخ که سرشار است و الان هم مد شده عبور کنیم، دوباره یک دوره ای مطمئن باشید، بگذار اصلاً به تان اطمینان حاصل کنم، اگر این حکومت بخواهد سخت بگیرد و این بحثها هم ادامه داشته باشد، دوباره یک دوره ای از بکش بکشهای خیلی خونین در این کشور خواهیم داشت. دوباره یک چند نفر بعدش زنده بمانند، بیایند بگویند ای بابا چه کاری کردند، حالا ما برویم دوباره اصلاح طلب بشویم و دوباره آنها هم به مانع برمیخورند. این داستان انگار تا ابد می خواهد ادامه پیدا کند. این یک جا باید چیده بشود دیگر. و چیدنش هم دست ماست.

آنچه واقعیت است می گویم خیلی در بند کامنت ها و حرف ها نیستم

از خیلی ناراحتی هایمان عبور کنیم. اگر قرار باشد کسی از این رژیم سراپا متنفر باشد، در درجۀ اول من باید باشم، که همیشه هم همین زبانم بود. انتقاد می کردم، هیچ وقت هم هیچ چیزی خارج از قاعده نگفتم، بعد از آن سال 88 من را گرفتند و تا یک قدمی مرگ بردند. واقعاً وقتی یادم می آید وحشت می کنم. اصلاً وسط زمین و آسمان بودم، اصلاً غیر قابل وصف بود تحملش. هنوز مبسوطش را هم جایی نگفتم. آن خاطراتی که نوشته شده برای آن است، فقط دو سه تا مصاحبه یک چیزهایی گفتم. خوب من هم فکر کردم فرض کنید سوار بشوم بر آن نفرتی که از اینها پیدا کردم و رنجی که خودم و خانواده ام گرفتند. تمام خواهرهایم در آن مدتی که اینها شهرستان بودند و اصلاً درکی از سیاست ندارند دچار افسردگی عمیق شدند. خوب بچه هایم دچار ناامنی درونی شدند، خانمم شب و روز نداشت مادرخانمم به همین دلایل

اصلاً از بین رفت بیچاره، هم این‌ها بوده ولی تهش می‌گویم چه آخر؟! حالا سوار این بشوم به کجا برویم؟! باید بالأخره یک سنجش عقلی کرد ببینیم چه کاری می‌شود کرد که دیگر این تکرار نشود برای بقیه مردم. این ادامه پیدا نکند. این یک جایی قطع بشود. ما باید راجع به این‌ها هم فکر کنیم، بیاندیشیم که خوب به نظر می‌آید خیلی طرفداری ندارد. حالا بالأخره ما وظیفه خودمان را انجام می‌دهیم. من که نمی‌خواهم رئیس جمهور بشوم که بخواهم طبق علاقه افراد یا این‌هایی که به هیجان می‌آیند صحبت کنم. آن چیزی که به نظر عقلایی است و همیشه گفتم از این به بعد هم می‌گویم. خیلی هم در قید این‌که کامنت‌ها حالا این طرف است یا آن طرف، نیستم. خودم را از این چیزها خلاص کردم برای همین هم می‌توانم راحت حرف بزنم.

امیدوارم هم دوستان به زودی آزاد بشوند هم یک تغییر و تحول مثبتی در کشور رخ دهد

کار ما این نیست که خیلی دخالت بکنیم در انجمن‌های صنفی و شغلی و این‌ها. حالا از دور می‌توانیم مثلاً یک ارتباطی، تحلیلی، بده بستان مثلاً فکری داشته باشیم چون گاهی نیروهای سیاسی طمع می‌کنند به گروه‌های شغلی که آن‌ها را مثلاً به عنوان پایگاه خودشان مطرح کنند، این هم حالا بالأخره در هم دنیا هست. در شرایط خاص ایران من فکر می‌کنم این خیلی به صلاح نیست، همیشه هم تأکید می‌کردم. خوشحال شدم در خدمت‌تان بودم. امیدوارم هم دوستان گرامی ما به زودی آزاد بشوند هم یک تغییر و تحول مثبتی در کشور رخ پیدا کند، هم آموزش و پرورش جایگاه واقعی خودش را پیدا کند و بتوانیم این کشور را از این انحطاط به سمت یک تعالی فرهنگی- آموزشی ان‌شالله پیش ببریم.